

براهین اثبات وجود خدا در فلسفه آنسلم

مسئله ای که آنسلم بسیار بر آن تکیه می کرد و در آن دوران از بنیانگذاران آن محسوب می شد، براهین اثبات وجود خداست. او بسیار علاقه مند بود که به پرسشهای راهبان جوان در ارتباط با بحثهای کلامی و فلسفی پاسخ گوید. به درخواست راهبان دیر بک براهینی را در باب اثبات وجود خدا، بدون رجوع به کتاب مقدس یا حجیت کلیسا نوشت. این براهین حاصل بحثهایش با آن راهبان بود. او اعلام کرد که در اثبات وجود خدا به متون مقدس و مراجع کلیسایی رجوع نمی کند و فقط بر مبنای مفاهیم عقلی به بحث در باب وجود خدا می پردازد. آنسلم دو نوع برهان ارائه کرد: بعد از تجربه (a posteriori) یا انی و قبل از تجربه (a priori) یا لمی.

• برهان انی (بعد از تجربه)

برهان بعد از تجربه در اثبات وجود خدا، برهانی است که بر اساس تجربه و مشاهده ی عالم شکل گرفته و از معلول به علت می رود تا وجود علت العلل را ثابت کند. نقطه حرکت برهان قبل از تجربه ذهن انسان و مفهوم خداست. هدف آن این است که از مفهوم خداوند در ذهن وجود عینی او اثبات شود. آنسلم در رساله ی گفتگوی با خود سه برهان بعد از تجربه را در اثبات وجود خدا بیان کرد. در این سه برهان فهم خدا از طریق موجودات در طبیعت مطرح می شود و او می خواهد از معرفت معلول به شناخت علت برود. به عبارت دیگر نقطه حرکت او واقعیتهای عینی است، نه مفاهیم ذهنی. این واقعیتها در یک رتبه وجودی نیستند و دارای درجات مختلف کمالند و موجود عالی تر علت موجود سافل است و تسلسل علل هم ممکن نیست که تا بی نهایت پیش برود. با اینکه مفهوم وجود در این براهین مشائی است، اما ساختار آنها بر مفاهیم افلاطونی بنا شده است. به این معنی که کثرت در عالم و آنچه بین موجودات به طور مشترک وجود دارد، در یک موجود کامل به طور مطلق موجود است.

1- اولین برهان انی

او در اولین برهان از نظریه بهره مندی (participation) افلاطونی استفاده می کند. نکته اصلی در این برهان این است که هر چه نسبی است، از یک مطلق بهره مند شده است. اصولاً درک نسبی، بدون درک مطلق غیر ممکن است و تا ذهن مفهوم مطلق را نداشته باشد، نمی تواند نسبی را درک کند. مشاهده می شود که در جهان، همه موجودات ناقص و نسبیند، هیچ موجودی کامل نیست و هر موجود درجه ای از کمال یا خیر را دارد. بنابراین باید موجودی کامل که خیر مطلق است وجود داشته باشد که این موجودات با بهره مندی از آن به وجود آمده باشند. بدین ترتیب یک خیر یا یک نیکویی مطلق وجود دارد که فاقد علت و بنفسه موجود است. او برتر از تمام خیرهای دیگر و علت تامه ی آنهاست.

2- دومین برهان انی

آنسلم در برهان دوم به علت وجودی اشیاء توجه کرده و سعی می کند تا از طریق رابطه علی وجود خداوند را اثبات کند. در طبیعت مشاهده می شود که هر موجود علتی دارد. حال پرسش این است که آیا مجموع موجودات یک علت دارند یا چند علت؟ اگر یک علت داشته باشند که مسئله حل است. اگر چند علت برای وجود آنها باشد، دو حالت پیش می آید: یا این چند علت خود علت نخستین هستند یا اینکه این علل یکدیگر را به وجود می آورند و رابطه متقابل دارند. رابطه متقابل داشتن رد است،

چون چیزی نمی تواند هم علت چیزی باشد و هم معلول آن. پس می توان فرض کرد که چند علت وجود داشته باشند که همه علت نخستین، واجب و بنفسه باشند. این علت یک قابلیت مشترک دارند و آن بنفسه وجود داشتن است، یعنی علتی برای وجود داشتن ندارند. این قابلیت مشترک باید ذاتی آنها باشد. اگر این قابلیت ذاتی آنها باشد به معنی این است که این علت در ذات مشترکند. پس این علت یک ذات دارند و به این نتیجه می رسیم که یک علت وجود دارد و آن علت العلل است.

3- سومین برهان انی

برهان سوم در باب درجات کمال است. در جهان خارج موجودات زیادی مشاهده می شوند و هر یک مقداری از کمال را دارد که با کمال دیگر موجودات متفاوت است. منکر این نمی توان شد که یک حیوان مرتبه کمالش از انسان پایین تر و از یک گیاه بالاتر است. حال باید به جستجوی کاملترین موجود بپردازیم، اما اگر تعداد بی نهایت از افراد موجود باشد، دو فرض پیش می آید یا می توان کاملترین موجود را یافت یا نمی توان. آنسلم فرض دوم را رد کرد. او معتقد بود که جهان بی نهایت نیست و تعداد اشیاء محدود است. پس می توان کاملترین موجود را یافت. پرسش بعدی این است که آیا یک موجود کاملترین است یا چند موجود. اگر یک موجود باشد مشکل حل است و آنچه می خواستیم حاصل شده است. اگر چند موجود کاملترین باشند، باید یک درجه از کمال را داشته باشند. این کمال ضرورتاً ذاتی این موجودات است. چون اگر عرض باشد، باید موجود دیگری آن را به آنها داده باشد، و آن موجود کاملترین خواهد بود. پس این کمال باید ذاتی آنها باشد. این سخن به معنی این است که چیزی ذات مشترک بین آنهاست که ایجاد یک کمال می کند. این ذات مشترک یک ذات و همان خداوند است.

• برهان وجودی (قبل از تجربه)

آنسلم در رساله گفتگوی با غیر معروفترین بخش فلسفه خود یعنی برهان وجودی را مطرح می کند. در مقدمه این رساله می گوید که می خواهد با یک برهان، نه همانند رساله گفتگوی با خود با چند برهان، اثبات کند که خدا وجود دارد، خیر اعلی است و همه موجودات برای وجود داشتن و ادامه آن نیاز به او دارند. او به صراحت اعلام می کند که در این برهان ایمان در جستجوی فهم عقلانی است؛ به عبارت دیگر این برهان از دیدگاه کسی است که عقل خود را برای تأمل در باب خداوند آماده کرده است و می کوشد تا آنچه را اعتقاد دارد، بفهمد.

اما، در کلام مسیحی خدا نادیدنی و در نتیجه ناشناختنی است. انسان به سبب گناه نخستین به این جهان خاکی تبعید و از او دور شده است. پرسشی که آنسلم مطرح می کند این است که چطور می توان او را شناخت؟ برای انجام این امر او همراه با تفحص و احتجاج عقلی امداد الهی را هم می جوید. از خدا می خواهد تا لطف خد را شامل حال او کند تا به مقصود خود برسد.

این برهان بر خلاف براهین کتاب گفتگوی با خود بعد از تجربه نیست؛ بلکه از مفهوم خدا در ذهن شروع شده و به اثبات وجود عینی او ختم می شود، به عبارت دیگر آنسلم برای اثبات وجود خدا از ذهن به عین می رود؛ یعنی این برهان قبل از تجربه است. به نظر آنسلم خدا موجودی است که از آن عالی تر یا عظیمتر را نمی توان درک کرد. (aliquid quo nihil majus cogitari potest) او معتقد است که حتی منکران وجود خداوند هم به نوعی این تعریف را برای خدا می پذیرند، به عبارت دیگر آنها هم مفهوم خدا را به این صورت درک می کنند؛ زیرا در کتاب عهد عتیق، مزامیر داود 14:1 آمده است: «نادان در دل خود می گوید که خدایی نیست.» آنسلم، نادان کتاب مقدس را نمونه ای از تمام کسانی می داند که وجود خدا را نفی می کنند. به نظر او نادان با اینکه می گوید خدا وجود ندارد، ولی خدا را به عنوان موجودی که از آن عالی تر را نمی توان درک کرد،

فهمیده است؛ زیرا او باید مفهوم خدا را درک کرده باشد تا آن را نفی نماید. بنابراین با فهم این تعریف، حتی با نفی وجود عینی خدا، مفهوم خدا در ذهن او وجود دارد. البته وجود یک موجود در ذهن یک مطلب است و درک اینکه این موجود وجود عینی دارد مطلبی دیگر. برای مثال هنگامی که یک نقاش در نظر دارد چیزی را نقاشی کند، این اثر فقط در ذهن اوست و وجود عینی ندارد؛ دلیل آن هم این است که هنوز آن را نقاشی نکرده است، ولی وقتی آن را نقاشی کرد، هم آن را در ذهن دارد و هم وجود عینی آن را می‌شناسد. نادان کتاب مقدس هم در همین وضعیت است. او باید بپذیرد که خداوند به عنوان موجودی که از آن عظیمتر را نمی‌توان درک کرد، در ذهنش وجود دارد، ولی به وجود عینیش هنوز پی نبرده است.

آنسلم معتقد بود که وجود عینی عالی تر از وجود ذهنی است. حال با توجه به این اصل باید پذیرفت که عالی ترین وجود ذهنی باید در عین هم وجود داشته باشد؛ زیرا، در غیر این صورت، اگر «آنچه از آن عالی تر را نمی‌توان درک کرد» آن است که از آن عالی تر را می‌توان درک کرد، نتیجه ای که غیر ممکن و متناقض است؛ به عبارت دیگر، اگر این موجود ذهنی در خارج نباشد، به معنای این است که موجود عالی تری از این عالیترین موجود نیست و این تناقض است؛ پس باید عالی ترین موجود، یعنی وجود مطلق، در ذهن و در عین وجود داشته باشد.

بدین ترتیب این موجود به نحوی حقیقی وجود دارد که حتی نمی‌توان فکر کرد که وجود ندارد؛ زیرا چیزی که نتوان تصور کرد که وجود ندارد، عالی تر است از چیزی که بتوان تصور کرد که وجود ندارد؛ در نتیجه اگر بتوان تصور کرد که «آنچه عالی تر از آن را نتوان درک کرد» وجود ندارد، پس «آنچه عالی تر از آن را نتوان درک کرد»، «آنچه عالی تر از آن را نتوان درک کرد» نیست. سخنی که پوچ و بی معنی است. بنابراین «آنچه عالی تر از آن را نتوان درک کرد» به طور حقیقی وجود دارد، چنانکه حتی نمی‌توان فکر کرد که وجود ندارد.

آنسلم در این برهان تأکید می‌کند که این وجود داشتن در عین فقط مربوط به موجود مطلق، یعنی خداوند است. مفهوم خدا در فکر، به طور منطقی وجودش در عین را دربر می‌گیرد. راهبی به نام گونیلو (Gaunilo) از دیر مارموتیه (Marmoutier) در نقد برهان آنسلم رساله ای کوتاه نوشت به نام پاسخی به «رساله گفتگوی با غیر» از طرف نادان (Quid ad haec respondeat quidam pro insipiente) به نظر او برهان آنسلم سلسله ای از کلمات بی محتوات که شنونده باید با تصور خودش از یک چیز غیر قابل شناخت و توصیف ناپذیر به آنها محتوا و معنی ببخشد. حتی در اینجا برای فهم این مفهوم نمی‌توان از تشابه مخلوق با خالق استفاده کرد، زیرا در مخلوقات و عالم عین چیزی که شبیه به خدا باشد، یافت نمی‌شود. سخن اصلی گونیلو این است که امکان ندارد با تأکید بر وجود ذهنی چیزی، حتی اگر این موجود ذهنی خداوند، یعنی وجود مطلق، باشد بتوان وجود عینی آن را نتیجه گرفت.

انتقاد نخست گونیلو این است که مفهوم عالی ترین موجود به چه طریق در ذهن آمده است. به طریق مفهوم موجودات غیر واقعی یا موجوداتی که در عین موجودند؟ نادان می‌تواند پاسخ دهد که این موجود در ذهن وجود دارد، برای اینکه من آنچه را که گفته شده است می‌فهمم. به همان طریق که می‌توان گفت تمام اقسام موجودات غیر واقعی هم در ذهن من وجود دارند؛ چون اگر کسی از آنها سخن بگوید من می‌فهمم که او چه می‌گوید. اما اگر گفته شود که این موجود به طریق موجودات غیر واقعی درک نمی‌شود، بلکه درک آن به عنوان موجودی است که واقعا وجود دارد؛ در این صورت چه احتیاجی است به آوردن دلایل و براهین علیه کسی که وجود آن را انکار می‌کند؛ چون ادراک من از این موجود، مانند ادراک موجودات دیگر، ادراک چیزی است که واقعا وجود دارد و مفهوم صرف نیست.

گونیلو معتقد است که مثال نقاش آنسلم برای حمایت از این برهان صحیح نیست؛ زیرا این نقاشی قبل از اینکه وجود عینی بیابد در فن و ذهن نقاش موجود بوده است. به نظر او همان طور که اوگوستینوس قدیس می گوید این نقاشی در ذهن مطلق عالی ترین است. عظمت خداوند در همه جا و در همه زمانها یافت می شود. به نظر آنسلم خداوند به عنوان موجود مطلق و وجود بنفسه در تعریف «آنچه از آن عالیتز را نتوان درک کرد» می گنجد؛ چنانکه تصور وجود بنفسه و مطلق ضرورتاً وجود عینی او را هم دربر می گیرد.

آنسلم در رساله ی در باب حقیقت درباره صحت و کذب گزاره های منطقی، فلسفی، عقاید و اختیار بحث کرده و حقیقت را تعریف می کند. گزاره حقیقی یا صحیح آن است که وجود موجود را تأیید می کند. یعنی در یک گزاره حقیقت همراه با صحت است؛ به عبارت دیگر صحیح بودن آن همان حقیقی بودن آن است. اراده و فکر نیز اگر آنچه را که صحیح است انجام دهند، حقیقتند. برای آنسلم حقیقت سرمدی خداوند است. وجود حقیقی موجودات و آنچه حقیقتاً باید باشد، وجودی است که در خداوند دارند. بنابراین حقیقت و صحت در ذات موجودات یافت می شود، زیرا این ذاتها همان ذاتهایی هستند که در خدا وجود دارند، به عبارت دیگر نزد آنسلم همه چیز در ارتباط با خداوند حقیقی است.

منابع

محمد ایلخانی- تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس- تهران- سمت 1379

Anselm, Opera omnia, ed. F Schmitt, 6 vol. Edimbourg- Rome, 1961.

Loeuvre de S. Anselme de Canterbury, texts d ed. F. Schmitt, sous la direction de M. Corbin, paris. 1986

Proslogion with Areply on Behalf of the Food by Gaunilo and The Authors Reply to Gaunilo, Translated with an introduction and philosophical commentary by M.JCharlesworth, oxford, 1965.

آنسلم قدیس

آنسلم

نظریه خلقت

خلق از عدم

شباهت انسان با خدا

آنسلم

آنسلم قدیس Anselmus یکی از مهمترین متفکران مسیحی است که هنوز هم آرائش در باب رابطه بین عقل و ایمان و اثبات وجود خدا مورد بحث متکلمان مسیحی و فیلسوفان دین است. عده ای از مورخان فلسفه مسیحی او را به سبب کاربرد منطق و عقل گرایی در فلسفه و ایجاد یک نظام فلسفی دارای ساختار کم و بیش مشخص «پدر فلسفه مدرسی» خوانده اند. البته آنسلم به هیچ وجه

مابعدالطبیعه ارسطو و فلسفه‌های سینا را نمی‌شناخت. با اینکه به کاربرد منطق و دیالکتیک در فلسفه علاقه ی بسیاری داشت، ولی فلسفه اش عمیقاً اوگوستینیوسی بود، چنانکه عده ای دیگر او را «اوگوستینوس ثانی» نامیدند. آنسلم ایتالیایی بود و در شهر آنوست در سال 1033 میلادی به دنیا آمد. مانند بسیاری از جویندگان دانش که در قرن یازدهم میلادی به مناطق شمال غربی اروپا می‌رفتند، او هم در جوانی به دیر بندیکتی بک (Bec) در نورماندی (فرانسه) رفت و به عنوان یک راهب نظام بندیکتی نزد لانفرانکتوس به تحصیل پرداخت. در سال 1078 میلادی به ریاست دیر برگزیده شد، در سال 1093 میلادی به سمت اسقف اعظم کانتربری در انگلستان منصوب شد و در سال 1109 میلادی از دنیا رفت. از او چندین رساله در کلام و فلسفه باقی مانده است. معروفترین آثارش در فلسفه رساله گفتگوی با خود، (Monologium) رساله گفتگوی با غیر (proslogium)، رساله در باب حقیقت (De veritate) و رساله در باب اختیار (De libero arbitrio) است.

نظریه خلقت

آنسلم ذات خدا را کاملاً متعالی و بسیط می‌دانست و معتقد بود که هر یک از صفات الهی همان ذات اوست. او بر اساس بساطت وجودش، با اینکه خارج از زمان و مکان است و در هیچ چیز به طور جوهری نیست، ولی در هر مکان و زمان حاضر است؛ زیرا هر چه موجود است، اگر با حضور او حمایت نشود، وجود خود را از دست داده و نیست می‌شود. اصولاً به نظر آنسلم برای وجود داشتن دو شیوه هست: وجود بنفسه و وجود بال غیر. وجود بنفسه آن است که به طور ذاتی هست و ضروری و واجب است. وجود بال غیر متعلق به موجودی است که وجودش را از غیر خود دریافت می‌کند؛ بنابراین موجود ممکن چون نمی‌تواند علت وجودی خود باشد، محتاج به علت واجب است، پس خدا به عنوان موجود واجب علت به وجود آمدن موجودات ممکن است. مخلوقات قبل از خلقت در خداوند مثل و صور بوده اند. این مثل به عنوان علل موجودات هم ذات خداوندند و در نتیجه مخلوق نیستند. قبل از خلقت موجودات فقط ذات خداوند وجود داشته است. برای آنسلم خلقت در و با زمان است. او در نظریه خلقت از اریوگنا دور شد و مفاهیم اوگوستینیوسی را دوباره مطرح کرد. خداوند مخلوقات را به وسیله کلمه سخن خلق کرد. خداوند گفت و با سخنش مخلوقات به وجود آمدند.

خلق از عدم

با اینکه خداوند علل فاعلی، صوری و غایی موجودات است، ولی علت مادی نیست. او ماده را در جوهری دیگر خلق کرده است. بدین ترتیب آنسلم هم با تبعیت از سنت مسیحی خلقت را از عدم (es nihilo) دانست. به نظر او عدم را نباید نوعی ماده دانست. او به نقد کسانی پرداخت که ماده نخستین را، چون فاقد صورت بوده و در نتیجه معرفتی بر آن تعلق نمی‌گرفت، خداوند کاملاً از ماده منتزع است و به هیچ وجه مادی نیست. اگر خود او علت مادی یا ماده باشد، به نظر آنسلم مشکل وحدت وجود پیش خواهد آمد. یعنی مخلوقات و خداوند یک جوهر خواهند بود. در کلام رسمی مسیحی، ممکن نیست که این جهان از جوهر خداوند به وجود آمده و با او هم جوهر باشد. او معتقد بود اگر این نظریه را بپذیریم یک نوع فساد و کم مرتبگی در ذات خداوند پیش می‌آید. پس جهان از عدم خلق شده است. وجود خداوند متفاوت با وجود مخلوقات است. خداوند اراده کرده و آنها را به وجود آورده است. قدرت و اختیار خداوند جهان را از عدم خلق کرده است. پس هر چیزی که از ذات و ماهیت خداوند نیست به وسیله او خلق شده است. خداوند جهان و خلقت را به حال خود رها نکرده است. اگر خداوند یک لحظه توجهش را از جهان بگیرد، همه چیز نیست و نابود می‌شود و همه جا حاضر است و حضورش ایجاد کننده موجود و نگاهدار آن است.

شبهات انسان با خدا

نظر اوگوستینوس در باب ارتباط با روح انسانی این بود که تثلیث در روح انسان نیز هست. یعنی اینکه اگر انسان شبیه خداست و تصویری از اوست، این شباهت، شباهت عقل انسان است به خداوند؛ و چون انسان در عقل است که به خداوند نزدیک است و هر دو جوهر عقلانیند، پس باید روح انسان هم تصویری خداوند نزدیک است و هر دو جوهر عقلانیند، پس باید روح انسان هم تصویری سه گانه از خداوند باشد. آنسلم این نظریه را از اوگوستینوس اخذ می کند و از رواج دهندگان آن می شود. او در رساله در باب اختیار از اراده آزاد انسان سخن می گوید و معتقد است که همان طور که کتاب مقدس ذکر کرده، انسان به تصویر و شکل خدا خلق شده است و توانایی انجام خیر و شر را دارد. انسان قبل از گناه نخستین مانند فرشتگان آزاد بود. آزادی برای انسان یعنی خواستن آنچه را باید انجام دهد و برای مناسب است؛ به عبارت دیگر اراده و آزادی در ارتباط مستقیم با یکدیگرند؛ اما انسان پس از نخستین با استفاده ناصحیح از اراده خود، گناه کرد، این اراده هم باید او را برای رهایی کمک کند.

بنابراین اراده برای تصحیح اراده به انجام دادن نیکویی است. او آزادی توانایی ملاحظه درستی اراده برای خود درستی تعریف می کند. بدین ترتیب اراده برای ملاحظه حقیقت و رد وسوسه هایی که با رضایت خاطرش او را به طرف گناه می برند، آزاد است. برای آنسلم فقط اراده، صحیح آزاد است و هیچ چیزی خارج از آن نمی تواند آن را از درستیش خالی کند. ولی هنگامی که اراده در گناه نخستین قرار گرفته است به تنهایی نمی تواند درستی یا حقیقت را که می بایست برای خود حفظ کند، بیابد، زیرا برده گناه شده است. آنسلم حقیقت را با مفهوم درستی یا صحت تعریف می کند، از این رو انسان صالح هنگامی که آنچه را باید انجام دهد می خواهد، درستی را برای خود درستی می خواهد؛ اما آن که به منفعتی خارجی و بیگانه جلب شده است، آن را برای چیز دیگری می خواهد. بنابراین تطهیر یا عدالت، درستی اراده ملاحظه شده برای خود است.

اراده و طلب خیر

ملاحظه می شود که نزد آنسلم حقایق و ارزشها وجودی قبل از اراده دارند و برای اراده قابل شناسایی هستند. اراده فقط باید آنها را خواسته و خود را با آنها سازگار کند. بنابراین اخلاق شناخت خیر و خواستن آن برای خود خیر است. خیر هم چیزی غیر از خیر اعلی یعنی خداوند نیست. اما اراده وقتی می تواند خیر یا حقیقت را بخواهد که آن را داشته باشد و تصاحب آن فقط از طریق خود غیر ممکن است. یعنی اراده بدون لطف و امداد خیر اعلی نمی تواند در مقابل وسوسه خیرهای خارجی مقاومت کند؛ به عبارت دیگر، چون اراده برده گناه شده لطف الهی است که حقیقت و صحت را اعطا می کند. در اینجا به نظر می رسد، چون در هر حالت این خداوند است که باید تصمیم بگیرد لطف را به چه کسی اعطا کند و خود شخص در دریافت لطف نقش چندانی ندارد.

منابع

محمد ایلخانی- تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس- تهران- سمت 1379

Anselm, Opera omnia, ed. F Schmitt, 6 vol. Edimbourg- Rome, 1938-61

Loeuvre de S. Anselme de Canterbury, texts d ed. F. Schmitt, sous la direction de M. Corbin, paris. 1986

Proslogion with Areply on Behalf of the Food by Gaunilo and The Authors reply to Gaunilo, Translated with an introduction and philosophical commentary by M.JCharlesworth, oxford, 1965

